

## میزگرد بررسی و نقد کتاب

### فلسفه تربیت

(نوشته دکتر عیسی ابراهیم زاده. انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۴)

#### سخن مقدماتی سردبیر: دکتر حسین لطف‌آبادی

به نام خدا. با سلام و درود، تشکر می‌کنم از استادان محترم که دعوت هیأت تحریریه فصلنامه نوآوریهای آموزشی را پذیرفته و در این جلسه بررسی و نقد کتاب فلسفه تربیت، اثر استاد محترم جناب آقای دکتر ابراهیم‌زاده، شرکت فرموده‌اید.

برای آنکه گفتگو را به موضوع مورد نظر این جلسه متمرکز سازیم و به مبحث پیچیده فلسفه تربیت بپردازیم، مقدمتاً عرض می‌کنم که فلسفه تربیت بنیادی‌ترین دانش نظری و راهبردی در علوم تربیتی و حائز اهمیت درجه اول در گشودن و روشن کردن راه تعلیم و تربیت است. پیچیدگی موضوع و سطح بالای اندیشه و تخیل خلاق و توانایی نوآوری مورد نیاز در این رشته باعث می‌شود که معمولاً افرادی موهبت‌یافته که برخوردار از مراتب هوشی برتر هستند، امکان ورود مؤثر به آن را پیدا می‌کنند. من این سطوح هوشی برتر را، افزون بر بالاترین مرتبه هوشی مورد نظر روان‌شناسان شناختی که آن را تفکر صوری (formal thinking) برای سازگاری و حل مسأله نامیده‌اند، در سه مرتبه عالیتر رشدی ارائه و نامگذاری کرده‌ام که عبارتند از:

- هوشمندی فراصوری جستجوگر (post-formal questing intelligence) که

مشخصه آن جستجوگری و چون و چرا کردن و مسأله‌یابی است،

- اندیشه دیالکتیکی و روشمند (dialectical and systematic intellect) که امکان نظریه‌پردازی و ایجاد نظام‌های نوساخته با بهره‌گیری از مجموعه نظام‌های گوناگون را فراهم می‌کند، و

- خرد مینوی (pure wisdom) که حاکی از جهت‌گیری‌های شهودی و متعالی اندیشه‌ها و تفکر همراه با بصیرت قلبی برای هماهنگی با کلیت جهان هستی است.

بر این اساس، من مایلم نویسنده محترم کتاب مورد بحث این می‌گردم، جناب آقای دکتر ابراهیم‌زاده، را دارای فضیلت شجاعت و اندیشه جستجوگر و روشمند بدانم و به سهم خود از چند دهه تلاش ایشان در حوزه فلسفه تربیت قدردانی کنم. همچنین، شرکت در چنین جلسه‌ای که دوستان اهل فلسفه در آن شرکت دارند برای من ارزشمند است و شادمانی خود را از حضور در این جلسه ابراز می‌کنم.

جدا از نکات مذکور، مسأله دیگر این است که پیچیدگی فلسفه تربیت که نوآوری در آن نیازمند تخیل خلاق و ترکیب بدیع از پنج سطح اندیشه عملیات عینی، صوری، فراصوری جستجوگر، دیالکتیکی و روشمند، و خرد مینوی است، باعث می‌شود که طرح اندیشه‌های نو و شکستن مرزهای تفکر فلسفی در این رشته کاری دشوار باشد. به همین دلیل ناچاریم سطح انتظار خود را از دانش‌پژوهانی که به کار فلسفه تربیت می‌پردازند قدری بالاتر ببریم و بر آنها کمی سخت بگیریم تا به رشد خرد فلسفی و فلسفه تربیت در ایران کمک بیشتری بشود.

واقعیت این است که، با وجود پیشینه قوی حکمت و فلسفه در ایران، ما هنوز نتوانسته‌ایم در موضوع فلسفه تربیت در معنای جدید آن، اندیشمندانی در طراز ملی و جهانی به جامعه علمی معرفی کنیم که البته امیدواریم روزی شاهد این رخداد مبارک باشیم همان‌گونه که در هزاره‌ها و قرون گذشته چنین اندیشمندان برجسته‌ای داشته‌ایم و اندیشه ایرانی جایی مقبول در جهان داشته است. این یک تکلیف اساسی و رهایی‌بخش است و اگر در اسارت اندیشه‌های تقلیدی و دستوری باقی بمانیم ریشه نوآوری فلسفی و تربیتی در ایران خواهد خشکید و هویت اندیشه اصیل ایرانی تباه خواهد شد.

در کشور ما زیاد نیستند کسانی که به طور جدی به فلسفه تربیت پرداخته باشند. همکار محترم ما، جناب آقای دکتر ابراهیم‌زاده، از معدود استادانی هستند که سالها است در حوزه فلسفه تربیت کار کرده‌اند و مؤلف اثری هستند که امروز در میزگرد فصلنامه نوآوری‌های آموزشی به

بررسی و نقد آن می‌پردازیم. آقای دکتر شخصاً مایل بودند و اجازه دادند ویراست جدیدی که از اثر پیشین خود انتشار داده‌اند مورد بررسی و نقد علمی قرار گیرد تا زمینه‌ای برای دستیابی به اندیشه‌های برتر در این موضوع حیاتی فراهم آید. به هر صورت من وظیفه خود می‌دانم از جانب هیأت محترم تحریریه فصلنامه نوآوریهای آموزشی، ضمن تشکر از ایشان، مجدداً از لطف همکاران ارجمندی که در جلسه حضور دارند و دعوت فصلنامه برای شرکت در این میزگرد را پذیرفته‌اند صمیمانه قدردانی کنم.

من صحبت مقدماتی بیشتری ندارم. ابتدا از آقای دکتر ابراهیم‌زاده خواهش می‌کنم در حدود پانزده تا بیست دقیقه مختصری در مورد کتاب "فلسفه تربیت" توضیح دهند تا سایر استادان محترم نیز، هر یک در بیست تا سی دقیقه، حاصل بررسیها و دیدگاههای خود در نقد کتاب را ارائه کنند و بعد خود جناب دکتر به آنچه مطرح شده در نیم‌ساعت آخر پاسخ بدهند و نتیجه مباحث را شخصاً جمع‌بندی کنند. به این ترتیب، سقف زمانی گفتگو را دو ساعت تا دو ساعت و نیم قرار می‌دهیم.

### دکتر عیسی ابراهیم‌زاده<sup>۱</sup>:



بسم‌الله الرحمن الرحیم. خیلی سپاسگزارم، من شایسته آنچه که شما فرمودید نیستم ولی ارزش و احترامی که جنابعالی نثار می‌کنید من آن را ارزشی برای علم و دانش می‌دانم که مایه خرسندی بسیار است.

<sup>۱</sup> - دانشیار علوم تربیتی دانشگاه پیام نور، تهران. ای‌میل: [ebrahimz@pnu.ac.ir](mailto:ebrahimz@pnu.ac.ir)

ماجرای تالیف این کتاب از تدریس فلسفه آموزش و پرورش شروع شد. بعد از انقلاب فرهنگی و بازگشایی دانشگاهها، محتوای این درس مورد بازنگری قرار گرفت و منبعی که پیشنهاد شد برای دانشجویانی که من در آن زمان با آنها کار می‌کردم قابل درک نبود. به این دلیل یک جزوه تکمیلی تهیه کردم که آن را برای دانشجویان قابل فهم کند و این حرکت ادامه پیدا کرد و بر اساس سوالات و نیازهای دانشجویان جزوه کامل‌تر شد و به صورت کتاب در دانشگاه علامه طباطبایی به چاپ رسید.

البته شایسته است فضای فکری دانشجویان بعد از انقلاب فرهنگی و نیاز به تفکر و اندیشه فلسفی را یادآور شوم. نقدهایی که مرتباً در کشور در زمینه تعلیم و تربیت و اندیشه غرب و شرق‌زدگی مطرح بود، در آن زمان دانشجویان را تشنه اطلاعات قوی‌تر و عمیق‌تری کرده بود. من هم بر اساس آن نیازها پیش رفتم و کتابی آماده کردم که در سال ۱۳۶۸ در دانشگاه پیام نور به چاپ رسید این کتاب ساختار جدیدی داشت که تا آن زمان مرسوم نبود. بازخورد مثبتی که از دانشجویان و همکارانم در مراکز دانشگاه پیام نور گرفتم مرا مصمم ساخت تا آن را تکمیل‌تر کنم. به این سبب از اساتیدی که لطف کردند این کتاب را به عنوان کتاب درسی معرفی کردند کمک گرفتم و نظرات آنها را مرتباً دریافت کردم تا اینکه شرایط جامعه تغییر کرد. مثلاً بحثهایی در آن کتاب وجود داشت که موضوعیت خودش را از دست داده بود. نکته جالب اینکه در آن زمان هم من و هم ویراستار کتاب جناب آقای دکتر آقازاده آموزش و پرورش شوروی را که بر اساس نگرش ماتریالیسم تاریخی بنا شده بود، نقد کرده بودیم و پیش‌بینی هم کرده بودیم که آن نظام تربیتی شوروی نمی‌تواند تداوم داشته باشد و به دلیل ناسازگاری آن با فطرت انسان شکست خواهد خورد.

به‌هرحال شرایط عوض شده بود. اما محتوا و برنامه‌ای که شورای عالی برنامه ریزی تصویب کرده بود به همان صورت باقی مانده بود. دانشگاه پیام نور هم ما را مجبور کرده بود تا همان سرفصلها را پوشش بدهیم. با این حال تغییراتی در شیوه رایج مطالب دادم که در آن استفاده از فلسفه آکادمیک نه به صورت قبلی بلکه به مثابه چارچوبی برای اندیشیدن در مسائل تربیتی مورد توجه قرار گرفته بود و چون دانشجویان آن دانشگاه غیرحضوری بودند و کتاب بایستی به صورت خودآموز در می‌آمد خود را وارد یک گفتگوی سه جانبه کردم.

از یک طرف با فلسفه آکادمیک از طریق پرسشهای تربیتی که مطرح می‌کردم ارتباط برقرار می‌کردم یعنی از افلاطون، ارسطو، رئالیستها و ایده‌آلیستها، پرسشهای تربیتی می‌کردم که

شما توصیه می‌کنید مواد آموزشی چه باشد؟ چه روشی داشته باشد؟ یادگیرنده چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ و نهایتاً انسان را به کجا می‌خواهید ببرید؟

برای یافتن امکان پاسخ آن سوالات از زبان همان فلسفه‌ها در واقع هم پرسشگر و هم پاسخگو بودم. و سومین طرف دانشجویان بودند که آنها را در جریان این گفتگو قرار می‌دادم. با این امید که دانشجویان را به مباحث فلسفی و تاثیرگذاری آن در تربیت ترغیب کنم.

برخی مسائل عادی که در جریان روزمره کار معلمی وجود دارند، شایسته اندیشه عمیق‌ترند ولی از سوی معلمان بدیهی انگاشته می‌شوند و به دلیل همین بدیهی‌انگاری دنبال تفکر عمیق‌تر و شناخت کامل‌تر نمی‌روند. اما وقتی در مورد همان بدیهیات، سوالی مطرح گردد، متوجه می‌شوند که برای پاسخ نیازمند تعمق و آگاهی بیشتر هستند. این توجه بیشتر هم نیازمند گفتگو با دیگران است. ما چنین پرسشهایی را در کتاب با اندیشمندان بزرگ مطرح کردیم و نظرات فلاسفه را در مورد جهان، معرفت، بایدها و ارزشها منعکس کردیم تا معلم بدانند این جهان را چگونه به دانش‌آموزان معرفی کند. چه نوع معرفتی را به آنان عرضه کند و باید و نبایدهای اخلاقی و ارزشهای اجتماعی را چگونه باید تحلیل و تفسیر کرد؟

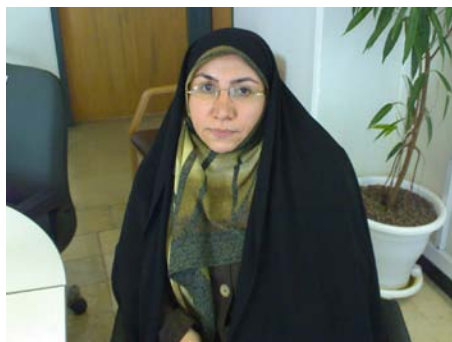
نکته دیگر این است که نوشتن برای دانشجویانی که هرگز ندیده‌اید خیلی مشکل است و روش خاصی را می‌طلبد. البته درست است که همیشه نویسندگان برای مخاطبان ناشناس می‌نویسند اما اینکه نویسنده امکان حضور خود را در بین مخاطبان ولو مجازی و تصویری فراهم کند، خود موقعیت دیگری است که باید آگاهانه وارد این فضا شود. در واقع می‌دانی که امکان حضور در بین دانشجویان را نداری، از پیشینه آنها خبر نداری، از انگیزه‌های آنها بی‌خبری و نمی‌دانی آیا همه مطالب شمارا می‌خوانند؟ حتی مطمئن نیستی که پیش‌نیاز آموزشی لازم را دارند یا نه؟ به‌رحال باید همه این شرایط را در نظر بگیری تا بتوانی پاسخگو باشی.

در ذهن من هماهنگی میان این که چه چیزی را چگونه باید یاد می‌دادم شکل گرفته بود اما به چه کسی یاد می‌دهم ناشناخته باقی می‌ماند. بنابر این مجبور بودم مفهوم فلسفه آکادمیک و سنتی را مرتبط با جریان روزمره که در کلاس درس ممکن است برای معلمان اتفاق افتد مطرح کنم تا قابل پذیرش شود. چون آنها را نمی‌دانستم، لذا در اول بحث طرح کردم که فرض بر این است، دانشجویان این مطالب را به عنوان پیش‌نیاز آموزشی می‌دانند و بعد موضوع را ارائه کردم. در کتاب تغییر اساسی دیگری در خصوص بیان هدفمند ایجاد کردم به این ترتیب که معمولاً طراحان آموزشی توصیه کرده‌اند اهداف آموزشی در ابتدای فصل نوشته شود اما از آنجا که هدف نقطه‌ای

است که باید به آن برسیم بنابراین در انتهای فصل متذکر شدم که دانشجو پس از خواندن هر فصل آیا به اهداف آموزشی مورد نظر رسیده است؟

اینها مطالبی در مورد ساختار کتاب و شیوه طراحی آموزشی آن بود که عرض شد حال در خدمت دوستان هستم تا راهنمایی و ارشاد بفرمایند و من را در غنی‌تر کردن کتاب در آینده یاری کنند برای هر نویسنده‌ای بهترین فرصت این است که در بین جمعی از همکاران صاحب‌نظر خود قرار گیرد و کاستیهای اثر خود را بشناسد. فرصت را با ارزش می‌دانم و با کمال میل نظر دوستان عزیز و ارزشمند را می‌پذیرم و قول می‌دهم که آنها را بکار بندم.

### دکتر سوسن کشاورز<sup>۱</sup>:



بسم الله الرحمن الرحيم. در ابتدا از آقای دکتر ابراهیم‌زاده تشکر می‌کنم که تقبل زحمت کرده‌اند و چنین کتابی را نوشته‌اند. من هم از زمانی که دانشجو بودم و هم اکنون نیز که به عنوان مدرس فلسفه تربیت را به دانشجویان تدریس می‌کنم متأسفانه محدودیت منابع درسی در راستای موضوعی را که شما در آن قلم زده‌اید احساس می‌کنم. به همین جهت و به دلیل کار ارزشمندی که انجام یافته، نکاتی در فضای کاملاً دلسوزانه گفته می‌شود و اگر این نکات اعمال شود، فضای خالی پر می‌شود و نواقص کتاب برطرف می‌گردد.

اولین نکته‌ای که باید دقت کرد این است. برای دانشجویان کارشناسی کتابی نوشته‌اید که عموماً از پایه فلسفی ضعیفی برخوردارند. وقتی به سرفصلهای درس اصول فلسفه آموزش و

<sup>۱</sup> - استادیار دانشگاه تربیت معلم، تهران. ای‌میل: [rayhaneh2001@yahoo.com](mailto:rayhaneh2001@yahoo.com)

پرورش برای مقطع کارشناسی و سرفصلهای درس مکاتب فلسفه و آرای تربیتی برای دانشجویان کارشناسی ارشد دقت کردم متوجه شدم بین این دو درس هم پوششی زیادی وجود دارد و کتاب شما آمیخته‌ای است برای دو درس. درس فلسفه تعلیم و تربیت و درس مکاتب فلسفه و آرای تربیتی که برای دانشجویان روانشناسی و برنامه‌ریزی درسی که پایه فلسفی ندارند تدریس می‌شود با اینکه دانشجوی کارشناسی ارشد است فهم و درک آن مشکل است. اگرچه محتوای کتاب "فلسفه تربیت" بر اساس سرفصلهای شورای عالی برنامه‌ریزی طراحی شده است ولی اساساً درک و فهم آن برای دانشجویان مشکل است.

آقای دکتر در صفحه ۲۰ کتاب در خصوص هدفهای آموزشی مورد نظر از تدوین کتاب نکاتی را تحت عنوان درک تأثیر دیدگاه‌های مختلف فلسفی بر رفتارهای انسان یا توانایی بررسی مسائل اساسی تربیتی از دیدگاه فلسفی یا دلالت‌های تربیتی و آشنایی با مبانی فلسفه نظام تربیتی کشور بیان کرده‌اید در حالی که برای دانشجوی کارشناسی یکی از اساسی‌ترین اهدافی که در راستای درس فلسفه و به طور خاص درس فلسفه تربیت به دنبال آن هستیم ارتقای سطح توانمندی فلسفه‌ورزی دانشجویان است. به عبارت دیگر، دانشجویان بیاموزند چگونه از فلسفه برای زندگی‌شان استفاده کنند. و لازم است ضرورت ارائه این درس بیان شود تا دانشجویان بدانند چرا فلسفه اهمیت دارد؟ ویژگیهای فلسفی و روشهای فلسفی چیست؟ آقای دکتر شریعتمداری ذیل تعریف فلسفه از نقطه نظر فعالیت‌های فیلسوف، فلسفه را تعریف کرده‌اند. بحث ویژگیهای فلسفی بسیار مهم است و هدف از این درس قوت بخشیدن به توانمندیهای دانشجویان است.

در صفحه ۵ کتاب در راستای معنای لغوی فلسفه با توجه به ریشه یونانی کلمه فیلسوفیا، رشد عقلانی و عاطفی بیان شده است. در همانجا که اشاره کرده‌اید به خاستگاه فلسفه، بهتر است موضوع عشق و دوست داشتن که مقصد آن دانش و معرفت است این تعریف بازتر شود. خصوصاً در این واژه بسیار نکات تربیتی هست. بحث تربیت عاطفی در جامعه ما مغفول مانده است و باید یاد گرفت که چگونه ابراز محبت و کنترل محبت داشته باشیم. چقدر لازم است در قالب این درس نحوه کنترل، حفظ و اعمال درست عاطفی بیان شود. به عبارت دیگر، رشد عاطفی نیاز به بحث بیشتری دارد چرا که جوانان ما برداشت صحیحی از عشق و دوست داشتن ندارند و اهمیت رشد عقلانی و معرفت را درک نکرده‌اند که چقدر می‌تواند در زندگی انسانها تأثیرگذار باشد.

صفحات ۷، ۸ و ۹ در مورد تعریف علم و فلسفه. به نظرمی‌رسد با توجه به مخاطبان، کلمات و جملاتی به کار برده شده که فهم آنها برای دانشجویان کارشناسی مشکل است. در تفاوت بین علم

و فلسفه نوشته‌اید: علم عبارت است از شناخت واقعیت از طریق تجربه منظم به اتکای یک فلسفه با تأکید بر کمیت و فلسفه عبارت است از بررسی و شناخت تحلیلی و انتقادی مسائل اساسی زندگی انسان به صورت یک کل و یا بخشی از آن در ارتباط با کل. این تعاریف تفاوت بین علم و فلسفه را خیلی مشخص نکرده و خوب است دقت نظری در این موضوع داشته باشید.

بحثی ذیل جایگاه فلسفه در صفحه ۳۹ دارید و نوشته‌اید که عده‌ای فلسفه را جزئی از معارف مربوط به علوم تربیتی می‌دانند که یافته‌های آن مستقیم یا غیرمستقیم در اهداف و ارزشها اثر می‌گذارد و عده‌ای دیگر معتقدند که فلسفه به مثابه جهان‌بینی و فلسفه مسلط هر جامعه است که نقش صافی را به عهده دارد. حال در بین دیدگاههایی که موجود است، نظر مولف چیست؟ این نظر مشخص نشده است. به عبارت دیگر، موضع نویسنده در مورد جایگاه فلسفه در تعلیم و تربیت کجاست؟ در بعضی از قسمتهای دیگر کتاب نیز همین مشکل را نیز داریم. مثلاً در صفحه ۴۰ مطالبی گفته‌اند که با مطالبی که در صفحه ۵۸ است همخوانی ندارد.

در صفحه ۴۰ در نمودار ۱-۲ فلسفه جایگاه اصلی را ندارد بلکه نقش صافی دارد در حالی که در صفحه ۵۸ تا ۶۲ فلسفه جایگاه اصلی در تربیت را کسب می‌کند. به هر حال موضع شما دقیقاً شفاف نیست و مخاطف علاقه‌مند است در این مورد نظر نویسنده را شفاف دریافت کند. ارتباط منطقی بین مبنای فلسفی و اهدافی که در آموزش و پرورش نوشته شده، معلوم نیست که آیا افرادی که اهداف آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران را نوشته‌اند از مبنای فلسفی اسلام استخراج کرده‌اند یا نه؟

به هر حال مبنای فلسفه شما برای استخراج اهداف آموزش و پرورش (در صفحه ۲۴۲-۲۴۶) چه بوده است. در خصوص فلسفه تربیتی اسلام بر مبنای قرآن کریم، ذیل مباحث هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، مطالبی را استخراج کرده‌اید. اما ذیل معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی، استنادات به طور مستقیم وجود ندارد و فقط گفته شده است که لازم است استنادات دقیق‌تر بیان شود.

در صفحه ۲۶۷ گفته‌اید: از این رو تربیت اسلامی را می‌توان نوعی تربیت کودک محور جستجو کرد ولی در صفحه ۲۷۶ گفته‌اید در تربیت اسلامی انگاره‌های معلم محوری و دانش‌آموز محور هر دو ناقص و ناتمام تلقی می‌شوند. باز نگاه شما مشخص نیست. شما کدام را می‌پسندید یا بر کدام یک نقد دارید؟ دو یا سه مطلب دیگر نیز هست که اگر وقت شد بعداً اشاره خواهم کرد.





بسم الله الرحمن الرحيم. از دقت و زحمات جنابعالی در طراحی و تألیف کتاب سپاسگزاری می‌کنم برای غنای بیشتر در تدوین و تجدیدنظر بعدی کتاب چند نکته را ارائه خواهم کرد.

۱- عنوان کتاب فلسفه تربیت را با عنوانی که در برنامه درسی هست تغییر دهید. مثلاً فلسفه آموزش و پرورش، فلسفه تعلیم و تربیت، فلسفه و اصول تعلیم و تربیت. این تغییر از آن جهت ضروری است که خوانندگان شما بیشتر خواهند شد و گروه کثیری از مطالب مطروحه در این کتاب بهره‌مند می‌شوند. همچنین، عنوانی که پیشنهاد شد با عنوان دروس دانشگاهی همخوانی خواهد داشت.

۲- در فصل هشتم تحت عنوان اسلام و تربیت پیشنهاد می‌شود بخشی را به دیدگاه‌های فلاسفه اسلامی اختصاص دهید. جای این بخش را خالی دیدم. مثلاً عقاید و آراء تربیتی غزالی، مولوی، سعدی و خواجه نصرالدین طوسی، هر کدام دنیایی از مطالب و آموزه‌های تربیتی دارند. به سادگی نباید از کنار آنها بگذریم. حتی در درس آرای تربیتی دوره کارشناسی ارشد نیز برخی از اساتید و علمای تعلیم و تربیت و فلاسفه تربیتی خودمان به راحتی از طرح این مباحث عمده تربیتی می‌گذرند. این خلاء امیدوارم با همت جنابعالی پر شود.

۳- کتاب را فقط برای دانشجویان پیام نور نباید تدوین کرد. فلسفه تعلیم و تربیت موضوعی است که جامعه ما نیاز به آن دارد. اصولاً نظام آموزش و پرورش ما فاقد فلسفه روشن تربیتی است. وقتی بررسی می‌کنیم متوجه می‌شویم فلسفه تعلیم و تربیتی که پاسخگوی مطالبات جامعه باشد

<sup>۱</sup> - استاد علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران. ای‌میل: [aghazadeh@atu.ac.ir](mailto:aghazadeh@atu.ac.ir)

نداریم. در این خصوص فکر نکرده‌ایم. بنابراین نمی‌دانیم یک انسان آرمانی برای سی سال دیگر چگونه انسانی در جامعه باید باشد. تعریفی نداریم. نه مربی، نه برنامه‌ریز، نه وزیر، نه مجلس، نه شورای عالی آموزش و پرورش، فلسفه روشن و مشخص تربیتی ارائه نمی‌کنند که ویژگی‌های این انسان آرمانی کدامند؟

شاید اگر فلسفه روشنی از تعلیم و تربیت نداریم به علت این است که ما در تربیت نظریه‌پردازان تربیتی تصور کرده‌ایم و عرصه رادر اختیار آنها نگذاشته‌ایم. مباحث تربیتی از دیدگاه علما و فلاسفه تعلیم و تربیت مغرب زمین که از زمان دارالفنون به بعد ارائه شده صرفاً ترجمه است. چنانچه بر اساس این مباحث رفتار تربیتی خود را استوار کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که خیلی از سوالات و چرایی‌هایی در عرصه تعلیم و تربیت وجود دارد که برایش پاسخ نداریم. بنابراین، کتاب نباید فقط برای دانشجویان پیام نور باشد. باید برای کل دانشجویان، کل معلمان و کل جامعه نوشته شود و حتی برای یک مقطع تحصیلی هم نباشد بلکه دانشجویان مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری هم بتوانند از آن بهره بگیرند. در این صورت، کتاب متحول می‌شود. امیدوارم با توجه به این پیشنهادات موضوعات مورد بحث در کتاب از کیفیت بالایی برخوردار باشد.

### دکتر حسین لطف‌آبادی<sup>۱</sup>:

با نام و یاد خداوند، اجازه می‌خواهم ضمن توجه به محتوای کتاب آقای دکتر، از یک نگاه پایه‌ای‌تر به مسأله فلسفه تعلیم و تربیت بپردازم و آنچه را به ذهنم می‌رسد به عرض برسانم. به نظر من، فلسفه، روش درست اندیشیدن و راهنمای خردمندانه زیستن (The method of thinking genuinely and living wisely) است و فلسفه تربیت باید به بررسی و پژوهش و ارائه نظر و تدوین راهبردهای اساسی در چگونگی تعلیم و تربیت به منظور دستیابی افراد به اندیشه درست بپردازد و چراغ راهنمای برنامه‌ها و محتوا و عملکردهای تعلیم و تربیت به منظور دستیابی به دانایی و رسایی و شادمانی و زندگی خردمندانه باشد.

<sup>۱</sup> - استاد روان‌شناسی تربیتی دانشگاه شهید بهشتی، تهران. ای‌میل: [Lotfabadih@gmail.com](mailto:Lotfabadih@gmail.com) و وب سایت



اینکه می‌بینیم در کتاب مورد بحث ما (در صفحه ۶۵)، فلسفه تربیت به عنوان "معرفت برای راه‌گشایی خردمندانه در عمل تربیتی" معرفی شده نکته‌ای بسیار مهم و درست است و ما انتظار داریم که نویسنده محترم در کتاب خود، راه‌گشایی خردمندانه در عمل تربیتی، خاصه در تعلیم و تربیت در ایران، را به ما ارائه نموده باشند. من همین انتظار را معیار بررسی و نقد کتاب و طرح مسائل این حوزه از تعلیم و تربیت قرار می‌دهم و از پرداختن به جزئیاتی که در کتاب فراوان است و جای تأمل دارد خودداری می‌کنم. من می‌توانستم برخی تأملات مثلاً در صفحات ۱۸، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۶۰، ۷۱، ۱۲۵، و بخصوص از صفحه ۲۲۷ تا ۲۸۱ را که مربوط به فلسفه اسلامی است، به تفصیل مورد بررسی و نقادی قرار دهم اما چون در فرصت نیم‌ساعته موجود چنان کاری را نمی‌توان کرد اجازه می‌خواهم به ارائه برخی مطالب پایه‌ای بپردازم که همانند معیار و سنگ ترازویی باشد در بررسی و نقد این کتاب که چاپهای اول آن در دهه ۱۳۶۰ انتشار یافته و تجدیدنظر آن در چاپ پانزدهم در اختیار ما است و در کنار یکی دو کتاب دیگر، خاصه کتاب اصول و فلسفه تعلیم و تربیت آقای دکتر علی شریعتمداری، که چند صد هزار نسخه از آنها تا کنون در ایران انتشار یافته، در ربع قرن اخیر کتاب درسی اکثر دانشجویان کشور بوده و آنان را با روش و محتوای خود آشنا کرده است. از آنجا که فلسفه تعلیم و تربیت ایران، خاصه در دانشگاههای پیام نور و تربیت معلم و بسیاری مراکز دیگر آموزش عالی، با اندیشه‌های موجود در این دو سه اثر معرفی شده و هنوز هم چنین است، بررسی و نقد این آثار و نگرش پایه‌ای به محتوای آنها است که برای اصلاحات اساسی در تعلیم و تربیت ایران ضرورت قطعی دارد.

اگر به من اجازه بدهید که از صراحت بیان استفاده کنم، به طور کلی باید گفت آثار فلسفه تعلیم و تربیت که در ایران انتشار یافته، خاصه دو سه کتابی که منبع درسی اکثر دانشجویان ایران

بوده، هرچند واقعاً ارزشمند و مفید هستند و تا کنون چندصد هزار دانشجو از آنها بهره گرفته‌اند، اما چنانکه باید معطوف به هدف نبوده، نقشی نیرومند به عنوان راهنمای عمل تعلیم و تربیت نداشته‌اند، و روش درست اندیشیدن و خردمندانه زیستن را نمی‌آموزند. این آثار، همچنین، در ارائه معرفت دقیق برای راه‌گشایی خردمندان در عمل تربیتی دچار مشکل بوده‌اند. به طور خلاصه باید بگوییم که به نظر من این آثار فلسفه تربیت در کشور ما دچار هشت کاستی اساسی هستند:

نخست آنکه، به طور عمده به شرح و توصیف چند مکتب فلسفی سنتی پرداخته و به اشاراتی در مورد برخی دلالت‌های آنها در تعلیم و تربیت اکتفا کرده‌اند؛

دوم آنکه، برای خود زندگی نوشته نشده و، بیش از آنکه در زمین کلاس و درس و آموزشگاه و محیط زندگی اجتماعی محلی و ملی و جهانی استقرار داشته باشند، دور از زندگی واقعی هستند؛

سوم آنکه، بر پژوهش‌های دقیق علمی در مورد روش اندیشیدن و خردمندانه زیستن استوار نیستند و بخصوص با علوم اجتماعی و روان‌شناسی و دانش تدریس و تربیت پیوند محکمی ندارند؛

چهارم آنکه، دقایق راه‌گشایی خردمندان در عمل تربیتی را در اختیار خوانندگان خود قرار نمی‌دهند و به این ترتیب در عمل عینی تدریس و تربیت به طور جدی مورد استفاده قرار نمی‌گیرند؛

پنجم آنکه، آموزش فلسفه و تفکر فلسفی را مختص جوانان و بزرگسالان تحصیلکرده می‌دانند نه عموم مردم و برای همه سنین (اعم از سنین دبستانی و راهنمایی و دبیرستانی و جوانی و بزرگسالی)؛

ششم آنکه، تمرکز خود را بر مفاهیم سنتی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی قرار می‌دهند و به مفاهیم جدید معاصر در مورد دانش و ارزشها و هنرها و مهارتها و سبک زندگی و آینده‌پژوهشی توجه جدی ندارند؛

هفتم آنکه، به تعارضهای فلسفه آشکار و پنهان در تربیت پرداخته و نتوانسته‌اند نشان دهند که فاصله آرمان تا واقعیت و حرف تا عمل در هدف‌گذاری برنامه‌های تعلیم و تربیت ما بسیار زیاد و غالباً متعارض است. این موضوع در همه‌جا، خاصه در شرایط تعلیم و تربیت کاملاً متمرکز و

دستوری و شعاری، که بخش اصلی آن را برنامه آموزشی و تربیتی پنهان تشکیل می‌دهد، باید مورد توجه جدی قرار گیرد؛

و هشتم آنکه، عموماً فاقد نوآوری اصیل در بنیادی‌ترین مسائل تعلیم و تربیت ایران برای پاسخگویی به مسائل عصر حاضر هستند.

توجه به این کاستیها ما را به این نتیجه می‌رساند که ما نیازمند نوع تازه‌ای از اندیشه فلسفی، فلسفه تربیت، و منابع تدریس آن برای تعلیم و تربیت در ایران هستیم. چنین فلسفه‌ای، که به نظر من می‌تواند از نوع "خردگرایی علمی و مینوی" باشد، قادر است زمینه پاسخگویی به اساسی‌ترین ضرورت‌های حیات روان‌شناختی و اجتماعی و تعلیم و تربیت دانش‌آموزان و جوانان و بزرگسالان ایران، به ویژه در اصلی‌ترین موضوعهای تعلیم و تربیت، یعنی آموزش همگانی، پرورش هویت و شخصیت، روش درستاندیشیدن، و دستیابی به مهارت‌های زندگی در جامعه محلی و ملی و جهانی، را فراهم آورد.

به ترتیبی که اشاره شد، اگر بخواهیم همان هدف مورد نظر استاد محترم در صفحه ۶۵ کتاب، یعنی "معرفت برای راه‌گشایی خردمندانه در عمل تربیتی"، خاصه در تعلیم و تربیت در ایران، را ترازو و معیار بررسی و نقد قرار دهیم، می‌توانیم بگوییم که:

ایراد اول از آنجا شروع می‌شود که آثار فلسفه تربیت در کشور ما، و از جمله در کتاب مورد بحث، به شیوه‌ای کمابیش سنتی، عمدتاً به شرح و توضیح چند مکتب فلسفی و برخی دلالت‌های آنها در تربیت می‌پردازند نه آنکه تمرکز اصلی خود را بر راه‌گشایی خردمندانه در عمل تربیتی در سطوح گوناگون آموزشی و تربیتی (در آموزش عمومی و آموزش تخصصی و آموزش عالی و ...) قرار دهند. در واقع، اگر کتاب مورد بحث ما و سایر آثار فلسفه تربیت به هدف خود از فلسفه تربیت (یعنی معرفت برای راه‌گشایی خردمندانه در عمل تربیتی) وفادار می‌مانند و شکافی بین هدف و محتوای آنها وجود نمی‌داشت، می‌توانستند نقش بسیار مهمتری در تعلیم و تربیت ایران ایفا نمایند.

این تفاوت محتوا با هدف را از آنچه در صفحه ۱۸ کتاب نیز به صراحت نوشته شده می‌توان دریافت که محتوای کتاب را به این صورت مشخص می‌کند: "در این درس ما چند دیدگاه فلسفی و تأثیر آنها را بر جریان‌های تربیتی بررسی خواهیم کرد". و در ادامه مطلب (در صفحه ۱۹) نیز گفته شده است که ابتدا "مکتب پندارگرایی و مکتب واقع‌گرایی (عقلی و طبیعی) و آنگاه عملگرایی را

بررسی می‌کنیم و در آخر نظری خواهیم داشت به بنیادهای فلسفی تربیت اسلامی که فلسفه مسلط اجتماعی ما است". جدا از ابهام پیش‌فرض "فلسفه مسلط اجتماعی ما" که بحث نادرستی آن وقت و شرایط دیگری را می‌طلبد، به نظر می‌رسد که محتوای کتاب، بیش از آنکه متناسب با هدف اعلام شده در صفحه ۶۵، یعنی راه‌گشایی خردمندان در عمل تربیتی در ایران کنونی باشد، نوعی نگرش سنتی و نیمه‌سنتی به مسائل فلسفه تربیت است که شبیه آن را در غالب آثار نویسندگان و استادان ایرانی نیز می‌بینیم. به نظر اینجانب، دریافتهای سنتی از فلسفه تربیت، که پس از توضیح مفهوم فلسفه و تربیت و رابطه فلسفه با تربیت به شرح و بررسی چند مکتب فلسفی (پندارگرایی، عقل-گرایی، واقع‌گرایی، ماده‌گرایی، وجودگرایی، و عمل‌گرایی) و برخی دلالت‌های تربیتی آنها می‌پردازند و بحثی درباره فلسفه تربیتی اسلامی را نیز جواز مقبولیت رسمی آن قرار می‌دهند، پاسخگویی کافی به مقتضیات فلسفه تربیت برای هدایت تعلیم و تربیت کشور در حوزه‌های آموزشی و روانی و تربیتی و اجتماعی و فرهنگی ما در عصر حاضر را ندارد.

بنابراین، ایراد دوم این کتابها آن است که فلسفه، چنانکه باید، با خود زندگی، با مسائل واقعی فردی و خانوادگی و اجتماعی و فرهنگی و آموزشی و پرورشی، و با مسائل تعلیم و تربیت در زندگی محلی و ملی و جهانی مربوط نمی‌شود و این در حالی است که هر موضوعی (حتی کار کوچکی از این نوع که مثلاً بخواهید جای خود را از محلی که نشسته‌اید به محل دیگر تغییر دهید یا مثلاً تصمیم بگیرید به دیدن شخص معینی بروید یا نروید) به فلسفه ارتباط پیدا می‌کند. فلسفه تربیت به هر اندازه که دور از زندگی و دور از مسائل واقعی آن باشد به همان اندازه قادر نخواهد بود راهنمای حقیقی تعلیم و تربیت باشد. به همین دلیل است که غالباً می‌بینیم فلسفه تربیت راه خود را می‌رود، مدرسه به کارهای مألوف خود ادامه می‌دهد، و زندگی فردی و جمعی و محلی و قومی و ملی و جهانی نیز سمت و سوی معین خود را دارند. مثلاً می‌بینیم مفاهیم کرامت انسانی و آزادی و حقوق انسانی و دانایی و توانایی و رسایی و شادمانی دانش‌آموزان، که در شمار اساسی-ترین مباحث فلسفه تربیت است، مشخصاً در ارتباط با وظایف و عملکردهای روزمره نهادهای گوناگون و نهادهای تعلیم و تربیت قرار نمی‌گیرد و به آنچه که در واقعیت اجتماعی وجود دارد و مملو از نقصان و تعارض و تضاد است پرداخته نمی‌شود.

ایراد سوم این کتابها آن است که بر پژوهشهای دقیق علمی در مورد روش اندیشیدن و خردمندان زیستن استوار نیست. بررسیهای مربوط به روان‌شناسی مردم کشور ما به این نتیجه رسیده است که مشکل اساسی گروههای وسیعی از مردم در جامعه ما کم‌توانی در تفکر درست و

اصیل است. آنان غالباً نیاموخته‌اند که چگونه فکر کنند و نیاموخته‌اند که تفکر درست و خردمندی را راهنمای زندگی خود قرار دهند. بنابراین، آنان باید در جریان آموزش و پرورش عمومی درست اندیشیدن برای خردمندانۀ زیستن را یاد بگیرند و فلسفه تربیت باید از این نقطه آغاز شود. فلسفه تربیت باید به مخاطبان خود کمک کند یاد بگیرند که عالم هستی، چه در معنای طبیعی و چه در معنای انسانی آن، در هر مورد قانونمندیهای خاص خود را دارد و برای موفقیت در آن باید این قانونمندیها را شناخت و بر اساس آنها امور فردی و اجتماعی را سازمان داد. به این نوع از پژوهشها در کتابهای فلسفه تربیت برخورد نمی‌کنیم. مثلاً وقتی منابع مورد استفاده در این کتاب را نگاه می‌کنیم به روشنی می‌بینیم که منابع آن یک مجموعه از کتب و مقالاتی است که به مباحث کلی فلسفی و تربیتی می‌پردازند ولی از نتایج پژوهشهای علوم اجتماعی و روان‌شناسی و علوم تربیتی استفاده نشده است که این یک کاستی قابل توجه است.

مشکل چهارم در این آثار آن است که دقایق راه‌گشایی خردمندانۀ در عمل تربیتی را در اختیار خوانندگان خود قرار نمی‌دهند. فلسفه تربیت باید به معلمان بیاموزد که، مثلاً، چگونه می‌توانند به دانش‌آموزان بیاموزند در مورد دیدگاههای متفاوت و در مورد معنای زندگی خود در محیط محلی و ملی و جهانی به‌درستی بیندیشند و مهارتهای خود برای زندگی را گسترش دهند. برای دستیابی به چنین مقصودی، فلسفه تربیت باید به معلمان و دیگر متخصصان تعلیم و تربیت بیاموزد تا فهم خود از فلسفه تربیت و مناسب‌سازی آن با زندگی در عصر حاضر و، به تبع آن، برنامه‌های آموزشی و درسی، کتب درسی، روشهای تدریس، و تربیت معلم را نیز مورد بازنگری قرار دهند و به رشد تفکر دانش‌آموزان نیز کمک کنند. آثار مذکور با این فرض آغاز می‌کنند که گویا صرف توضیح و تشریح اندیشه‌های ارائه شده در چند مکتب فلسفی می‌تواند راه‌گشای عمل تربیتی باشد حال آنکه حقانیت چنین فرضی ثابت نشده است و فلسفه تربیت باید دقایق راه‌گشایی خردمندانۀ در عمل تربیتی در اساسی‌ترین مسائل تعلیم و تربیت را به صورت مستقیم و مشخص ارائه نماید.

مسأله پنجم در آثار سنتی فلسفه تربیت آن است که گویا آموزش فلسفه و فلسفه تربیت مخصوص جوانان و بزرگسالان تحصیل‌کرده است و به همین جهت با مفاهیم و اصطلاحات نامأنوس ارائه می‌شود و نوعی ارباب در خواننده ایجاد می‌کند و فقط کسانی که ناچارند درس فلسفه را بگذرانند از سر اضطرار و تکلیف آن را می‌خوانند و بعد آن را کنار می‌گذارند. و چنین است که فلسفه با زندگی، با گروههای گوناگون سنی، و با مسائل تعلیم و تربیت در رشته‌ها و

شاخه‌های گوناگون علمی و آموزشی و پژوهشی مربوط نمی‌شود و به این پیشداوری قدیمی و نادرست دامن می‌زند که فلسفه همان فلسفه‌بافی و کاری عبث و بی‌ثمر است. آثار مربوط به فلسفه تربیت که برای آموزش دانشجویان و معلمان و دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت منتشر می‌شود باید طوری تهیه شود که دیدگاه‌های غلط سنتی را از ذهن خوانندگان بزدايد و جذابیت و زنده‌بودن و ثمربخشی فلسفه برای درست‌اندیشیدن و خردمندانه زیستن را آشکار سازد.

این مسأله در فلسفه تربیت باید مورد توجه قرار گیرد که امکان آموختن آن به همگان، اعم از خرد و بزرگ و عارف و عامی، وجود دارد و چگونگی آن باید در آثار مربوط به این درس توضیح داده شود. تفکر آدمی از دوره دبستانی میدان‌دار رفتار می‌شود و از همین دوره است که آموزش درست‌اندیشیدن را باید به دانش‌آموزان آموخت تا ساختار روانی-شناختی-رفتاری آنان رشد و رسایی مطلوب خود را پیدا کند. اگر قرار است که تمرکز فلسفه تربیت بر راهگشایی خردمندانه در عمل تربیتی باشد باید ضرورت و امکان آموزش فلسفه به همگان را همراه با رهنمودها و نمونه‌های عینی در یک فصل از چنین کتابی توضیح دهد و چگونگی آموزش درست‌فکر کردن (یعنی آموزش فلسفه) به دانش‌آموزان دبستانی و راهنمایی و دبیرستانی و دانشجویان را نشان دهد. من در جای دیگری نیز نشان داده‌ام که ما نیازمند تفکر فلسفی و اندیشه درست در تعلیم و تربیت و در راه و رسم زندگی هستیم و می‌توانیم آن را به همه، حتی به کودکان و نوجوانان دانش‌آموز، بیاموزیم مشروط بر آنکه موضوع مناسب، روش مناسب، زبان و ابزار مناسب، و موقعیت مناسب را برای این آموزشها بشناسیم و به‌کار گیریم.

ایراد ششم آن است که کتابهای فلسفه تربیت، تمرکز خود را بر مفاهیم سنتی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی قرار می‌دهند و به مفاهیم جدید معاصر در مورد حقوق انسانی، حق رشد، دانایی و آگاهی، آزادی، سلامت روانی، شهروندی ملی و جهانی، ارزشهای نو، زیبایی‌شناسی و هنرها، و به مهارتها و سبک زندگی توجه جدی ندارند. اینکه فلسفه تربیت به طور سنتی به بررسی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و منطق و ارزش‌شناسی می‌پردازد مسلماً مفید و ضروری است اما اولاً این مسائل کلی باید به جزء جزء مسائل زندگی ارتباط یابد و ثانیاً از محدوده دریافتهای سنتی به حیطه دریافتهای مُدرن و متناسب با زندگی فردی و خانوادگی و آموزشی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و هنری در عصر حاضر گسترش یابد. به عنوان مثال، مبحث ارزش‌شناسی را، علاوه بر مفاهیم خیر و شر و اخلاق و ارزشهای سنتی، باید به مباحث زیبایی-شناسی و هنر و معنی‌دار کردن حیات انسانی از طریق روی آوردن به شادمانی و زیباسازی زندگی



و هنرهای گوناگون بگسترانیم و مفهوم تازه‌ای از ارزش‌شناسی را در اندیشه و احساس و رفتار معلمان و دانش‌آموزان و دانشجویان و جوانان و سایر مردم تجلی دهیم.

ایراد هفتم این است که آثار سنتی فلسفه تربیت، هیچکدام به تفاوت فلسفه آشکار و فلسفه پنهان در تعلیم و تربیت (open & hidden philosophy of education) نپرداخته‌اند حال آنکه این موضوع دارای اهمیت حیاتی است و چنانچه به فراگیران فلسفه آموخته نشود معلوم نیست کدام منبع دیگر آموزشی می‌تواند یا باید این وظیفه را برعهده گیرد. هر قدر نظام‌های تعلیم و تربیتی بیشتر جنبه دستوری داشته باشند پرداختن به تفاوت‌های فلسفه تربیتی آشکار و پنهان اهمیت و ضرورت بیشتری می‌یابد زیرا، در غیاب چنین آموزش‌هایی، ممکن است سازمان ذهنی مخاطبان به تدریج چنان شکل بگیرد که هم به اسارت فلسفه پنهان درآیند، هم به گونه‌ای ناآگاهانه خود را در مورد این فلسفه بفربینند، و هم ناخواسته دیگران را به این فریب دچار کنند و، به جای حیات سالم و پاکیزه و خردمندانه انسانی، تداوم زندگی همراه با هویت‌های نابهنجار را دامن بزنند.

بالأخره، ایراد هشتم آن است که در آثار سنتی فلسفه تربیت چندان خبری از نوآوری نیست و گویا آنچه را که فلسفه مورد قبول گروه‌های معین اجتماعی مورد تأیید قرار می‌دهد دارای حقیقت نیز هست و نیازی به چون‌وچرا و تغییر ندارد.

از آنچه گفته شد، در یک کلام، می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که نگرش ما به فلسفه تربیت باید بهبود یابد. به نظر می‌رسد که نوع تازه‌ای از اندیشه فلسفی، که من آن را "خردگرایی مینوی و علمی" می‌نامم، می‌تواند راه‌گشای این نیاز اساسی باشد. اصول و راهبردهای تربیت باید از سه سرچشمه حکمت و خرد و دانش عینی (که خود حاصل پژوهش علمی است) گرفته شود و متناسب با واقعیت‌های زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و تاریخی و جهانی در درون فلسفه تربیت قرار گیرد. به نظر من، آموزش عمومی کامل و جامع، پرورش هویت و شخصیت، آموزش روش درست‌اندیشیدن، و آموزش مهارت‌های زندگی در عصر حاضر، پایه‌ای‌ترین ضرورت‌های حیات اجتماعی و فرهنگی و روان‌شناختی و تربیتی و آموزشی دانش‌آموزان و جوانان و بزرگسالان ایران است. فلسفه تربیت می‌تواند بستر پاسخگویی به این نیازهای پایه‌ای و چراغ راه پیش رفتن در این مسیر را در اختیار ما قرار دهد.

در هر حال، و در شرایطی که ما زندگی می‌کنیم و با دشواریهایی که تدوین یک اثر مهم در موضوع بسیار حساس فلسفه تربیت با آنها مواجه است، کار استاد محترم را باید بسیار ارزشمند و

شایسته تقدیر دانست. جلسه امروز فرصتی برای من فراهم آورد که با استظهار به سعه صدر جناب آقای دکتر ابراهیم‌زاده نکاتی را در کلیات موضوع بیان کنم و از ایشان سپاسگزارم.

### دکتر خسرو باقری<sup>۱</sup>:



بسم الله الرحمن الرحيم. در ابتدا از آقای دکتر ابراهیم‌زاده تشکر کنم که کتابشان در مقایسه با بسیاری از کتاب‌هایی که با این نام نوشته شده، از حیث انتظام و در عین حال جامعیت مطالب، بسیار خوب است. با این همه، نکات قابل‌ذکری هست که جای بحث و اصلاح دارد، چنان‌که هیچ اثری بی‌نیاز از تجدید نظر و اصلاح نیست. نکات مورد نظر را در دو بخش "سبک تنظیم محتوا" و "محتوای مطالب" بیان می‌کنم.

#### الف: سبک تنظیم محتوا

از لحاظ تنظیم محتوا، موارد زیر، قابل نقد و بررسی است.

۱. تفکیک دلالت‌های مبانی فلسفی: در معرفی هر نظام فلسفی تعلیم و تربیت، مبانی فلسفی، به طور مجزا بیان شده و برای هر یک، دلالت‌هایی ذکر شده است. به طور مثال، مبنای هستی‌شناسی بیان شده و سپس بررسی شده است که آن، چه تأثیری بر تربیت دارد. این نوع تنظیم جای تامل دارد زیرا نظام فلسفی همانند ارگانیسم است، یعنی کل مجموعه آن، با هم تأثیر می‌گذارد. یعنی به طور مثال، بدون توجه به جنبه‌های ارزش‌شناختی و فقط با توجه به هستی-

<sup>۱</sup> - استاد فلسفه تعلیم و تربیت در دانشگاه تهران. ای‌میل: [kbagheri4@yahoo.com](mailto:kbagheri4@yahoo.com)

شناسی، نمی‌توانید در مورد جنبه‌های تعلیم و تربیت، مطلبی بگویید زیرا به هنگام بحث از مسأله-ای تربیتی، ناگزیریم از مبنای مفروض هستی‌شناختی تجاوز کنیم و عملاً به سمت معرفت‌شناسی یا جنبه‌های دیگر برویم. به هر حال، به لحاظ منطقی، چنین سبکی با دشواری روبرو است برای اینکه نمی‌توان نظام فلسفی را تجزیه کرد و از هر قسمتی، به طور مجزا، به استنتاج پرداخت. به این ترتیب، به نظر می‌رسد بهتر است سبک تنظیم کتاب تغییر پیدا کند، یعنی اول کل فلسفه مورد نظر مطرح‌شود، سپس، از برآیند اجزای مختلف آن، بحث‌های تربیتی استنتاج گردد.

۲. **غلبه گردآوری بر نوآوری:** کتاب، در عین حال که جامعیت دارد، شاید به علت هدفی که داشته و کتاب درسی دانشگاهی بوده، بیشتر در آن گردآوری دیده می‌شود تا نوآوری. کثرت مراجعات و منابع، حاکی از آن است که مطالب گوناگونی از منابع بسیاری استخراج شده است. اما انتظار می‌رود، هر نویسنده‌ای موضع خاصی داشته باشد و برحسب موضع خود، در قبال دیدگاه-های دیگر، به نقد و بررسی بپردازد و ترجیح دیدگاه خود را مدلل کند. به این ترتیب، نوآوری در اثر افزایش می‌یابد. به طور مثال، دونالد باتلر در فلسفه تعلیم و تربیت، به بحث گسترده‌ای پرداخته، اما موضع خاصی هم دارد، او ایده‌الیست است و برحسب این منظر، به ارزیابی هر دیدگاهی نیز پرداخته است.

۳. **روش مأخذ دهی:** در این مورد، دو نکته قابل تأمل وجود دارد. نخست این که مأخذدهی، گاه به جهت اعتبار اولیه و ارتباط به مطلب، جای تردید دارد. به طور مثال، در صفحه ۱۰۹ به نقل از کتاب کانت در مورد تعلیم و تربیت، سخنی در مورد موضع فلسفی هیوم نقل شده است. این کتاب، کتاب حاشیه‌ای و تفننی کانت به لحاظ فلسفی است و بهتر است از کتاب خود هیوم استفاده شود. دوم اینکه در مواردی، ذکر مأخذ لازم بوده، اما ارجاع نشده است. به طور مثال، اغلب مباحث تربیتی، به عکس مباحث فلسفی، فاقد مستندات کافی است، در حالی که لازم است ارجاعات آن ارائه شود. این امر در صفحات ۱۱۹ تا ۱۲۶ و ۲۴۶ تا ۲۵۴ ملاحظه می‌شود.

## ب- محتوای مطالب

از لحاظ محتوای مطالب کتاب نیز نکاتی به نظر می‌رسد که در زیر به آنها می‌پردازیم.

۱- **تعریف فلسفه به کل‌نگری:** در صفحه ۱۱ فلسفه به عنوان کل‌نگری تعریف شده است. اگر فلسفه را به گونه‌ای تعریف کنیم که فلاسفه بزرگ در آن جای‌نگیرند، تعریف قابل‌قبولی نخواهد بود. تعریف کل‌نگری، تعریف هگلی است. با این تعریف، ویتگنشتاین کجا قرار می‌گیرد و

پیداست که او چنین کل نگری نداشته است و اگر با تعریف ما، او در چارچوب قرار نگیرد، تعریف جامعی به دست نداده‌ایم. بنابراین، فلسفه را باید به گونه‌ای تعریف کرد که نه فقط متافیزیک، نه فقط تحلیل، نه فقط فرهنگ‌شناسی (آن طور که فیلسوفان قاره‌ای می‌گویند)، بلکه به گونه‌ای باشد که همه فیلسوفان در آن جای بگیرند. به نظر می‌رسد در تعریف جامع فلسفه، هر گونه سوگیری در تعریف، مانع جامعیت خواهد بود. به طور مثال، تعریف فلسفه به بحث از "موجود بماهو موجود" که از ارسطو سرچشمه گرفته، نمی‌تواند تعریف جامعی از فلسفه باشد. بنابراین، دنبال تعریف دقیق‌تری باید گشت که جامعیت داشته باشد و بتواند فلسفه ورزی را در همه اشکال آن در بر بگیرد. باید دید حد جامع فلسفه ورزی چیست، صرف نظر از این که فیلسوف به بحث از موجود بپردازد یا در مورد زبان و یا فرهنگ به بحث بپردازد.

۲- **تقسیم اجزای نظام فلسفی:** در کتاب، فلسفه را به دو بخش متافیزیک (شامل هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی) و ارزش‌شناسی، تقسیم شده است. برای این تقسیم بندی، ارجاعی داده نشده و معقول هم به نظر نمی‌رسد. متافیزیک نمی‌تواند شامل معرفت‌شناسی باشد. متافیزیک به هستی‌شناسی مرتبط است. همانطور که می‌دانید کانت علیه متافیزیک شوریده است، و تمام سخنش معرفت‌شناسی بوده است. پس معرفت‌شناسی جزء متافیزیک نیست.

۳ - **عدم انسجام منطقی استدلالها:** بعضی از استدلال‌هایی که در کتاب آمده، دارای انسجام منطقی نیست. به طور مثال، در صفحه ۲۴۱ در بحث از دیدگاه اسلامی گفته شده که بر اساس ویژگی ارادی بودن انسان، باید به استعدادها و طبایع افراد توجه کرد. در حالی که این نتیجه از آن مقدمه به دست نمی‌آید. وقتی صحبت از طبایع شد، دیگر اراده مطرح نیست. اگر بگوییم که هر کسی را بهر کاری ساخته‌اند و طبع خاصی دارد، این ارادی نیست.

همچنین، در صفحه ۱۲۵ در تعریف ارزشهای بنیادی مطرح شده است که این ارزشها از هر گونه هدفی به دور است. مثالی آمده که آدم کشتن بد است (ارزش بنیادی) و اظهار شده است که اگر با توسل به این ارزش، دنیا زیرورو هم بشود، مهم نیست، مهم خود ارزش (آدم نکشتن) است که به جای خود باقی است. آیا واقعاً هدفهای ارزشی و بنیادی، این قدر به مسائل بی‌اعتنایند. بعید است اینگونه باشد. شاید منظور این بوده که ارزش‌هایی را که به خودی خود هدفند، از ارزش‌هایی که وسیله‌اند جدا کنیم، نه اینکه دسته اول، هدف ندارند. حتی کانت که بیش از هر کسی، اخلاق را از تشویقها و تنبیه‌ها دور نگاه می‌دارد، می‌گوید که اگر هدفی فی حد ذاته در نظر باشد، بسیار خوب است و منافاتی با وظیفه‌گرایی مورد نظر وی ندارد.

همین طور در صفحه ۱۲۵-۱۲۶ تعارضی در بحث مطلق گرایی یا نسبی گرایی واقع-گرایان در ارزش مشاهده می‌شود. یک بار گفته شده که واقع‌گرایان مطلق گرایی و بار دیگر گفته شده که نسبی‌گرایان. البته شاید دومی معطوف به واقع‌گرایان طبیعی است، اما بیان اول عام است.

نمونه دیگر در صفحه ۷۸ ملاحظه می‌شود. گفته شده است که پندارگرایان، منکر جهان خارج‌اند یعنی هستی، امری اعتباری و ذهنی است و واقعیتی غیر از ادراکات، معانی ذهنی و اندیشه‌ها وجود ندارد. در حالی که سردهسته ایده‌یست‌ها افلاطون است که حتی عالم مثل وی ذهنی نیست بلکه عینی است. کانت هم می‌گوید جهان خارج وجود دارد، متها به شناخت ذات جهان نمی‌توان رسید. به هر حال، جهان‌پدیداری از نظر کانت، جهان شناخته شده ماست، در حالی که در کتاب آمده "پدیداری که قابل شناخت نیست" (صفحه ۷۸). خلاصه آنکه به پندارگرایان کم لطفی شده است.

**۴- غیرمدلل بودن:** بعضی از ادعاها در کتاب بدون استدلال مطرح شده است. به طور مثال، در صفحه ۲۴۸ گفته شده است که علم‌الیقین یعنی قیاس، عین‌الیقین یعنی استقرا، و حق‌الیقین یعنی شهود. در مورد این سخن، استدلالی دیده نمی‌شود. عین‌الیقین را با استقرا یکی دانستن، جای تأمل دارد. استقرا اصلاً یقینی نیست، بلکه ظنی است. در واقع، علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین هر سه مقصدشان یقین است. از طرف دیگر، گفته شده که حق‌الیقین شهودی و غیرحسی است، مگر ادراکات حسی، شهودی نیستند. فیلسوفان مسلمان چون علامه طباطبایی و ملاصدرا بحث کرده‌اند که وقتی ما چیزی را حس می‌کنیم، به صورت شهودی حس می‌کنیم، نه اینکه واسطه‌ای در کار باشد. بنابراین خودش حق‌الیقین است نه این که چون حسی است، عین‌الیقین می‌شود. به عبارتی فکر نکنیم شهود فقط جنبه غیرحسی دارد. ملاصدرا می‌گوید که حس، حاس و محسوس با هم متحدند یعنی وقتی چیزی را حس می‌کنیم، در واقع مستقیم حس می‌کنیم. علامه طباطبایی هم در کتاب خودش مفصلاً بحث می‌کند که از نظر فیلسوفان رئالیست، خطای حسی بی‌معناست. حس اصلاً خطا نمی‌کند، اگر خطایی وجود دارد، در مقامات دیگری چون استنباط‌های ذهنی یا مقایسه‌های ذهنی است که با هم تفاوت دارد. بنابراین شهود می‌تواند حسی یا عقلی باشد. در نتیجه محدود کردن استقرا و حس به عین‌الیقین و قرار دادن آن در برابر شهود، هیچ دلیلی ندارد.

**۵- ادعای خلاف واقع:** در برخی موارد از مطالب کتاب، ادعاهایی مطرح شده که خلاف واقع به نظر می‌رسد. به طور مثال، در صفحه ۲۶۰ در مورد فیلسوفان مسلمان، اظهار شده

که آنان در بحث ارزش‌ها، به مفاهیم قرآنی مثل خیر و شر، رذیلت و فضیلت توجه کردند و بر اساس آنها دیدگاه ارزشی خود را تنظیم نمودند. در حالی که فضیلت و رذیلت مفاهیم قرآنی نیستند و در قرآن به کار نرفته‌اند. اینها مفاهیمی هستند که فیلسوفان از روزگار اول به آنها پرداخته‌اند. فیلسوفان مسلمان در این زمینه دنبال‌رو فیلسوفان یونان هستند. اگر نظام احسن یا عدمی بودن شر یا وجودی بودن خیر مطرح است، ارسطو قبلاً گفته است. در عالم اندیشه بی‌انصاف نباشیم. گاه ما فراموش می‌کنیم که فلسفه اسلامی چه دینی نسبت به فلسفه یونان دارد. به طور نمونه، ارسطو فضیلت را اعتدال و حد وسط می‌دانست. متفکران اخلاقی مسلمان، این نظر را از ارسطو اقتباس کردند. حتی غزالی، بزرگ متفکر اسلامی که با فلسفه چالش می‌کرد، نظریه اعتدال در اخلاق را از ارسطو اقتباس کرده و تنها یک رشته آیات، به آن اضافه کرده است. به هر صورت، کتاب، سوگیری اسلامی دارد. در عالم اندیشه، احساس حقارت نباید داشت، خود ستایی هم نباید داشت. هر دو از آفت‌های اندیشه ورزی است. بپذیریم که اندیشه، دست به دست گشته و می‌گردد، هنر آن است که هم یاد بگیریم و هم ابداع کنیم.

**۶- گسست های فکری:** گاه در ساختار بحث‌ها گسست دیده می‌شود. به طور مثال، مبانی فلسفی دیدگاه اسلامی، با استناد به قرآن مطرح شده، اما وقتی بحث تربیتی شروع شده، سراغ از متفکران بزرگ اسلامی چون ابن‌خلدون و غزالی گرفته شده و نظرات آنان مطرح شده است. صرف اینکه ابن‌خلدون به عنوان اندیشمند مسلمان نکته‌ای را گفته است، نمی‌تواند دلیل بر اندیشه "اسلامی" در تعلیم و تربیت باشد، مگر اینکه نحوه استخراج و استنباط از مبانی قرآنی را بیان کنید که این معلوم نشده است. به طور مثال، ابن‌خلدون گفته است، بچه‌ها را تنبیه نکنید. آیا این سخن ناشی از عادت زمانی ابن‌خلدون بوده یا اینکه از مبانی اسلام (مثلاً تکریم انسان) درآمده است؟ این نکته باید تبیین شود.

**۷- ساختار علوم تربیتی:** در صفحه ۴۰ به ساختار محتوایی علوم تربیتی اشاره‌ای شده است که شامل جهان‌بینی و فلسفه، علوم زیست‌شناختی، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و مدیریت و برنامه‌ریزی آموزشی است که اظهار شده اینها باید از صافی فلسفه بگذرند. اما فلسفه نمی‌تواند از صافی فلسفه بگذرد، بلکه فلسفه، رقیب فلسفه است. هنگامی که روان‌شناسی را از صافی فلسفه می‌گذرانید برای این است که سخن روان‌شناسی به تأیید فلسفه برسد. فلسفه‌ای که به عنوان فلسفه حاکم انتخاب شد، قرار نیست فلسفه دیگری از آن به عنوان صافی بگذرد. مثلاً کسی که پراگماتیست شد، سوسیالیسم را دیگر نمی‌پذیرد. بهتر است مدل کتاب تغییر یابد.

نکته دیگری که در همین جدول صفحه ۴۰ وجود دارد این است که چرا علوم تربیتی به عنوان یک رشته که هویت مستقل دارد، ذکر نشده است؟ فقط به ذکر علوم زیستی، روانشناختی، جامعه‌شناختی و مدیریت و برنامه‌ریزی آموزشی بسنده شده است. شاخه‌هایی از علوم تربیتی مانند آموزش کودکان استثنایی و برنامه‌ریزی درسی، در این مدل مطرح نشده‌اند. چرا فقط به مدیریت و برنامه‌ریزی آموزشی اشاره شده است؟ به نظر می‌رسد ساختار پیشنهادی علوم تربیتی نیاز به اصلاح دارد.

نکته آخر این است که نمودار پیشنهاد شده کاملاً یک طرفه است. آیا خلاف این مسیر اتفاق نمی‌افتد، یعنی فلسفه و دیدگاه‌های فلسفی، خود، تحت تأثیر دستاوردهای تربیتی و علوم تربیتی، در مظان تردید قرار نمی‌گیرد و نیازمند بازسازی و دگرگونی نخواهد بود؟ در واقع، رابطه دوسویه بیشتر قابل دفاع به نظر می‌رسد و به هر حال، نتایج مترتب بر بکارگیری فلسفه‌های تعلیم و تربیت، خود دست کم یکی از معیارهای داوری در مورد اعتبار این فلسفه‌هاست، گرچه تنها معیار نیست، چنانکه پراگماتیست‌ها تصور کرده‌اند.

به رغم نکاتی که در نقد و بررسی مطرح شد، کتاب "فلسفه تربیت" کتاب ارزشمندی است و امید است با تجدیدنظرهایی که صورت می‌گیرد، بر ارزش آن افزوده شود.

### دکتر عیسی ابراهیم زاده:

من واقعاً از نقدهای خوبی که مطرح شد استفاده بردم و در اولین فرصت که کتاب را تجدید چاپ خواهم کرد به این نکات توجه خواهم کرد.

آقای دکتر لطف‌آبادی فرمودند انتظار ما از فیلسوفان بالاتر است. واقع امر اینکه من معلم فلسفه تعلیم و تربیت‌ام نه یک فیلسوف تربیتی. به همین دلیل در کتاب اندیشه جدید و نوآوری به مفهوم ارائه یک فلسفه نو وجود ندارد. نو آوری در ساختار کتاب و شیوه طراحی آن است.

خانم دکتر کشاورز فرمودند که این درس برای دانشجویان مشکل است اما باید قبول کرد که پیچیدگی در ذات این درسهاست ولی سعی کردیم در این کتاب مطالب را به گونه‌ای ساده کنیم که از دشواری آن کاسته شود اما مفاهیم دچار کاستی نشوند. یا اینکه گفته شد هدف از آموزش

فلسفه، یادگیری خردورزی است. من هم قبول دارم و تلاشم هم براین بوده تا در چارچوب برنامه و سرفصل تعیین شده هم در محتوی و هم در شیوه بحث خردورزی را تسهیل کنم. در ضمن قبول دارم در کتاب سوگیری وجود دارد. به هر حال این را یک معلم مسلمان نوشته است.

آقای دکتر آقازاده فرمودند: اشاره‌ای به دیدگاه‌های متفکران اسلامی در تربیت اسلامی شود. من چون دیدم انتشارات سمت با همین عنوان چهار جلد کتاب تهیه کرده است که خیلی کامل و دقیق است اما متأسفانه دانشگاه‌های ما چندان توجهی به آن کتاب‌ها ندارند. به هر حال لزومی برای ورود به آرای تربیتی را احساس نمی‌کردم. نکته دیگری که شما فرمودید: نگاه من به دانشجویان پیام نور بوده است، قبول دارم چون از من همین را خواسته‌اند.

بحث اصلی فلسفه تمرکز روی جنبه‌های خوب زندگی به جای شیوه سنتی و نیمه‌سنتی است و این کار فیلسوفان تربیتی است و من خودم را معلم فلسفه می‌دانم. معلمان و دانشجویان ما باید سلاح فکری داشته باشند تا دستشان از معیار و شاخصه‌هایی که بتوانند با مسائل جدید روبه‌رو شوند خالی نباشد و بتوانند پدیده‌های جدید را ارزیابی کنند. واقعاً چقدر از دانشجویان و فرزندان-مان باید انتظار داشته باشیم؟ همانقدر که به آنها آموختیم. چقدر از لحاظ فکری نسل جوان خود را آماده کرده‌ایم، جایگاه واقعی فلسفه تعلیم و تربیت پرداختن به دانایی و خردمندی و زندگی سالم است.

آقای دکتر باقری عالمانه کتاب را به لحاظ ساختاری و محتوایی شکافتند و مطالبی را یادداشت کردم که حتماً به آن توجه خواهم کرد. ولی برخی نکات را خیلی کوتاه یادآوری می‌کنم: تعریف ارائه شده تجویزی است اما شامل فلسفه‌هایی هم که اشاره شد می‌شود. بنده در بسیاری از متون مربوط به کلیات فلسفه شمول متافیزیک به مسایل هستی و معرفت را دیده‌ام و به دلیل آشکار بودن آن نیازی به دادن منبع ندیدم. نکات دیگری هم هست که به دلیل نبود فرصت باید صرفنظر کنم. از همه دوستان به خاطر راهنمایی‌هایشان سپاسگزارم.

تهیه و تنظیم: دکتر شهناز هاشمی